

مسأله آذربایجان، فرقه دموکرات و قوام السلطنه



نگارش و گزارش: دکتر نصرالله سیف پور فاطمی

تلخیص از: مهندس محمدعلی مولوی

□ اشاره

نصرالله سیف پور فاطمی - برادر
شادروان سیدحسین فاطمی، وزیر
امور خارجه‌ی دکتر محمد مصدق -
نماینده‌ی دوره‌ی چهاردهم مجلس
شورای ملی و مدیر روزنامه‌ی **باختر** بود
و پیش از آن در انجمن شهر اصفهان و
نیز در شهرداری و فرمانداری و
استانداری فارس خدمت کرده بود. در
۱۳۲۴ در اوج بحران آذربایجان،
قوام السلطنه او را برای همکاری با
حسین علاء در طرح شکایت ایران در
شورای امنیت سازمان ملل متحد به
امریکا فرستاد. سیف پور فاطمی پس از
این سفر در امریکا ماندنی شد و به
تدریس در دانشگاه و کارهای پژوهشی
پرداخت. از آثار او، **تاریخ دیپلماتیک
ایران از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳** (نیویورک،
۱۹۵۲) و **دیپلوماسی نفت** (نیویورک،
۱۹۵۴) است. وی خاطرات ارزشمندی
نیز دارد که تاکنون سه جلد از آن‌ها
انتشار یافته است.

سیف پور فاطمی با سیدجعفر
پیشه‌وری، رئیس فرقه‌ی دموکرات
آذربایجان و همکاران او مانند:
زین‌العابدین قیامی و غلامرضا الهامی و
شبستری و هم‌چنین با قوام السلطنه،
محمدتقی بهار، سیدمهدی فرخ، دکتر
طاهری، علی دشتی و کسانی دیگر که
در آن روزگار در میدان سیاست فعال

بوده‌اند، آشنایی داشته است. افزون بر این‌ها، وی با هنری ترومن، رئیس‌جمهوری امریکا در اواخر
جنگ دوم جهانی و سال‌های پس از آن، دیدار کرده و درباره‌ی نقش او در تخلیه‌ی آذربایجان از
نیروهای شوروی سابق گفت‌وگو داشته است. از این رو، آگاهی‌های وی در این عرصه، بویژه
درباره‌ی نقش قوام السلطنه و مذاکرات او با استالین، و نیز نقش اتمام حجت ترومن در تصمیم
نهایی استالین به بیرون بردن نیروهای ارتش سرخ از آذربایجان، بسیار باارزش است. خاطرات او
برخی از گوشه‌های تاریک چه‌گونگی حل مسأله‌ی آذربایجان را روشن ساخته است. آن چه در زیر
می‌آید، برگرفته از صفحات ۳۴۱-۴۵۰ یکی از مجلدات خاطرات او با عنوان **گزند روزگار** است
که نسخه‌ی از آن را دکتر محمدرضا جلالی نائینی به **ماهنامه‌ی حافظ** لطف کرده‌اند.

آغاز غائله

پس از آن که روس‌ها از گرفتن امتیاز نفت مأیوس شدند، به فکر افتادند که با کمک دار و
دسته‌ی تازه‌ی، آذربایجان را از ایران جدا کنند. بنابراین سیدجعفر پیشه‌وری را به بادکوبه بردند.
پیشه‌وری پس از ملاقات با میرجعفر باقروف، رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی، به تبریز
آمد و در حالی که هنوز سازمان‌های حزب توده در سراسر آذربایجان مشغول فعالیت بودند، انحلال
حزب توده‌ی آذربایجان و تشکیل فرقه‌ی دموکرات را اعلام کرد. این اقدامات پیشه‌وری که طبق
دستور صریح و پشتیبانی علنی روس‌ها آغاز شد، بدون مشورت با سران حزب توده در تهران
انجام گرفت و فقط عده‌ی از توده‌ای‌های آذربایجان به دستگاه پیشه‌وری پیوسته و با او شروع به
همکاری کردند.

روز بیست و دوم شهریور ۱۳۲۴، کمیته‌ی تشکیلاتی فرقه به ریاست پیشه‌وری و معاونت
شبستری و محمد بی‌ریا، رئیس اتحادیه‌ی کارگران، صادق پادگان و زین‌العابدین قیامی، تشکیل و
تصمیم کنفرانس ایالتی حزب توده را مبنی بر الحاق حزب به فرقه‌ی دموکرات اعلام داشت.
در یکی از سفرهای قبلی به تهران به‌اتفاق مرحوم حسین [فاطمی] در جلسه‌ی هفتگی
جبهه‌ی آزادی شرکت کردم. در آن شب با بسیاری از مدیران روزنامه‌های تهران از جمله
پیشه‌وری مدیر **اژیر** آشنا شدم. به‌طوری‌که برایم شرح داد او هم با عده‌ی پنجاه و سه نفر
محاکمه و به چندین سال حبس محکوم شد. پس از شهریور ۱۳۲۰، پیشه‌وری هم به‌اتفاق
دیگران از زندان آزاد شد و در تهران شروع به انتشار روزنامه‌ی **اژیر** کرد. زندگی ساده، قیافه‌ی
آشنا ولی تا حدودی عصبانی، بیانات دوستانه و شرح صدماتی که کشیده بود، مرا مجذوب او
ساخت و به‌تدریج یک نوع دوستی و هماهنگی بین ما پدید آمد... پیشه‌وری نظر خوبی به حزب
توده نداشت و می‌گفت حزبی که رهبرش سلیمان میرزا، وکیل و وزیر شصت‌هزار سرنیزه‌ی
رضاخان است، نمی‌تواند «خبیرگیر بشود». با انقلاب هم مخالف بود و از هر جهت با نظر من

موافقت داشت که در ایران باید از ایجاد انقلاب پرهیز کرد و از راه مجلس و روزنامه و شرکت در دولت کارها را اصلاح کرد. مرحوم حسین با نظر ما مخالف و معتقد بود با کارگران یهودی نمی‌توان مسجد مسلمانی ساخت، چه‌طور ممکن است با پسر رضاخان و قزاق‌خانه‌ی او و وزرا و وکلای دوره‌ی دیکتاتوری، حکومت آزادی و دموکراسی و اصلاح به‌وجود آورد

... پیشه‌وری وارد مجلس شد، ولی با کمال تأسف یک‌مرتبه لحن سخن و گفتار و طرز عملش به کلی عوض شد. چون وکیل دوم تبریز بود، با کمال بی‌اعتنایی حتا به نمایندگان حزب توده بدگویی می‌کرد. در یکی از روزها در اتاق تنفس مجلس به او گفتیم: رفیق! می‌روی و مژگان خون خلق می‌ریزد / تند می‌روی جان! ترسنت که در مانی. در جوابیم گفت: نگران نباشید، این‌ها داخل آدم نیستند، من این کمیته‌ی ارتجاع را بر سر بت‌پرستان خراب خواهم کرد.

روز پنجم ورودش به مجلس، در حالی که اعتبارنامه‌اش هنوز از شعبه بیرون نیامده بود، نطق مفصلی علیه ارتجاع و دوره‌ی بیست‌ساله و وزرا و وکلای دوره‌ی رضاخان کرد و همه‌ی دستگاه بیست‌ساله را جانی و خائن و دزد نامید و اظهار داشت: مردم آذربایجان از ما خواسته‌اند که بنای دیکتاتوری بیست‌ساله را بر سر مسؤولین و خائنین و ستمکاران آن عصر خراب کرده و از نو شالوده بسازیم. مخالفت با اعتبارنامه‌ی پیشه‌وری خیلی محرمانه شکل گرفت. چند نفر از متولیان مجلس از قبیل دکتر طاهری، امیرنصرت اسکندری، امیرتیمور کلالی، علی اقبال، علی دشتی، جمال امامی و... دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند که بدون سر و صدا کار اعتبارنامه‌ی او را تمام کنند. صبح روز

طرح اعتبارنامه‌ی پیشه‌وری، علی دشتی جریان را با من در میان نهاد. صریحاً به او گفتیم: متأسفانه در این قسمت با دوستان مجلس هم‌داستان نیستم و به اعتبارنامه رأی خواهم داد... من پیشه‌وری را تا اندازه‌ی می‌شناسم و معتقدم بودن او در مجلس ضررش کم‌تر از بیرون کردن اوست. متأسفانه متولی‌ها گوش حرف به ماها ندادند... دکتر مصدق که به اعتبارنامه‌ی پیشه‌وری رأی داده بود، پس از اعلام نتیجه‌ی آراء اعتراض کرد که پنجاه رأی مخالف در برابر پنجاه رأی موافق کافی نیست. متولیان گوش ندادند. پیشه‌وری پس از رد اعتبارنامه‌اش به آذربایجان رفت و در آن‌جا تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را اعلام کرد... صدرا لاشرف تصمیم گرفت معتمد السلطنه فرخ را به‌عنوان استاندار به آذربایجان بفرستد... فرخ از من نظر خواست. من با این انتخاب مخالف بودم و صریحاً به فرخ گفتیم: با سابقه‌ی طولانی او با امیر شوکت‌الملک علم که مورد حمله‌ی توده‌یی‌ها و سفارت شوروی و متهم به طرفداری از انگلیسی‌ها بود، محال است که روس‌ها به او اجازه‌ی ورود به تبریز را بدهند. به‌علاوه او در دوره‌ی رضاشاه مصدر مشاغلی از قبیل وزارت و سفارت و ایالت و همیشه مورد توجه شاه و به خشونت عمل معروف بوده است... پیشه‌وری با آمدن وی به آذربایجان مخالفت کرد و اعلام داشت: «به عموم خاطرنشان می‌کنم که هرگاه فرخ به آذربایجان بیاید، در اثر سیاست شوم و اخلاق فاسد او و اختیارات نامحدودی که برخلاف قانون اساسی به مشارالیه داده شده است، به‌طور قطع وضعیت آرام آذربایجان یک‌پارچه آتش و منجر به خونریزی خواهد شد.»

... پس از استعفای صدرا لاشرف در عوض آن که مجلس به سراغ قوام‌السلطنه برود... متولیان مجلس، مخصوصاً سردار فاخر و تهرانچی و امیر نصرت و ملک مدنی و دکتر طاهری به دستور شاه و از ترس سفارت انگلیس که هر دو علناً با قوام عناد و دشمنی داشتند، به سراغ حکیم‌الملک رفتند و مجلس روز دوم آبان با ۷۵ رأی به او ابراز تمایل کرد... اما تمامی کوشش‌های مجلس و دولت به‌جایی نرسید و اوضاع آذربایجان روزه‌روز بدتر شد.

علاوه بر آشنایی با پیشه‌وری و شبستری، من با زین‌العابدین قیامی سابقه‌ی طولانی داشتم. قیامی برادرزن مستشارالدوله صادق و از طرفداران جدی شیخ محمد خیابانی بود و نام خانوادگی قیامی را به‌مناسبت نهضت خیابانی و قیامیون تبریز انتخاب کرده بود. وی از طرف وزارت کشور در سال‌های ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۸ مأمور شهرداری اصفهان شد. در آن زمان من نایب‌رییس انجمن و در بسیاری از کارهای شهر با او یار و همکار بودم. قیامی مردی بود فوق‌العاده درست‌کار و علاقه‌مند به خدمت به مردم، بی‌اعتنا به مقام، مسلمان حقیقی و دل‌سوز مردم فقیر و ستم‌دیده. کراراً از شنیدن شرح مفاسد مأمورین در اصفهان بی‌اختیار گریه می‌کرد... هیچ‌گاه اتومبیل دولتی را برای کارهای شخصی مصرف نمی‌کرد... بالاخره اتومبیل شهرداری را فروخت و پیاده در خیابان‌ها راه می‌رفت. در نتیجه مبارزه‌ی دایمی با مسؤولین و مأمورین لشکری و کشوری مجبور به استعفا شد و مدتی در تهران بیکار بود. هنگامی که دولت او را به آذربایجان فرستاد، به نهضت پیشه‌وری ملحق شد و در نامه‌ی به من نوشت که نهضت آذربایجان نظیر انقلاب مشروطیت است و باید همه‌ی آذربایجانی‌ها هم‌آواز شده و شرّ رژیم فاسد سلطنت را بکنند. بعد از آن که پیشه‌وری حکومت آذربایجان را اعلام کرد، در تشکیلات حزب دموکرات به ریاست دیوان کشور انتخاب شد.

با کمال تأسف پیشه‌وری و یارانش نتوانستند از بزرگ‌ترین فرصت تاریخی استفاده کنند. بعد از سوم شهریور، مردم حقیقتاً از اوضاع ناراضی [بودند] و وقتی فهمیدند که در مدت بیست سال «عصر طلایی» خون بهترین و شریف‌ترین مردم ایران به‌دست یک عده آدم‌کش و میرغصب به‌نام افسر و مأمور شهربانی ریخته شده و افرادی که باید از جان و مال مردم دفاع کرده و امنیت و آسایش هم‌وطنان خود را تأمین کنند، در پشت دیوار زندان قصر و در دهات دورافتاده‌ی کشور کارشان ریختن خون مدرس و فرخی و اسعد و تیمورتاش و ارانی و صدها تن دیگر بوده است و پادشاهی که باید حافظ اموال مردم باشد، شش‌هزار ده به زور زجر و تبعید از مردم دزدیده و

موجودی حساب بانکش... بیش تر از بودجهی کشور بود، از دل و جان حاضر بودند که رژیم پهلوی را به زباله‌دان تاریخ بسپارند... و جان مردم را از دست زلوه‌های اجتماع که به نام شاه و ملکه و والاحضرت‌ها و والاگه‌رها خون مردم را می‌مکیدند، آزاد کنند. ولی با کمال تأسف سران نهضت آذربایجان در عوض اتکای به قدرت مردم ایران و گرفتن الهام از خون مدرس‌ها و فرخی‌ها و عشقی‌ها و ارانی‌ها، تکیه بر قول و غزل روس‌ها کرده و بزرگ‌ترین

خیلی مایوس بود. فکر می‌کرد که نقشه‌ی روس‌ها همان نقشه‌ی اروپای شرقی‌ست... وی در ادامه افزود: انگلیس‌ها در تبریز نه فقط خود را بی طرف نشان می‌دهند، بلکه فکر می‌کنند با استیلای روس‌ها در شمال، آن‌ها می‌توانند همین بازی را در جنوب درست کرده و جنوب ایران را حریم امنیّت خلیج فارس و هندوستان قرار دهند. پرسیدم شما چه می‌کنید؟ گفت: ما هنوز سیاست درستی راجع به این منطقه نداریم. ترومن چند ماهی‌ست جانشین روزولت شده... در داخل حکومت هنوز نظری مثبت یا منفی راجع به جلوگیری از طول روس‌ها اتخاذ نشده، ولی ترومن مردی‌ست مصمم و همین که جای پایش محکم شد به طور قطع تصمیم قاطعی خواهد گرفت. پیشه‌وری روز ۲۱ آذرماه دولت خود را به مجلس آذربایجان معرفی کرد... برنامه‌ی دولت را روی شناساندن خودمختاری آذربایجان، تقسیم بودجه‌ی ملی، تشکیل قشون، تعلیمات مجانی به زبان ترکی، تقسیم اراضی خالصه و املاک مالکینی که از آذربایجان خارج شده‌اند و اصلاح قوانین مجلس شورای ملی گذارده و قول داد که مادامی که تهران مزاحم او نشود، او تهران را به رسمیت بشناسد. روز ۲۲ آذر ارتش ایران تسلیم و خلع سلاح شد... از تهران چند روزنامه‌نگار طرفدار پیشه‌وری به تبریز رفتند و در برگشتن اقدامات او را ستودند...



احمد قوام (قوام السلطنه)

... در بهمن‌ماه ۱۳۲۴ قوام کاندیدای نخست‌وزیری شد... روز رأی دو طرف معرکه کلیه‌ی طرفداران خود را جمع کردند... از عده‌ی حاضر ۵۲ رأی به نام قوام و ۵۱ رأی به نام مؤتمن الملک و یک رأی به نام حکیمی بود... پس از رأی برای تبریک و خداحافظی برای مسافرت به مصر نزد قوام رفتیم... گفت به هیچ وجه نباید فعلاً به مسافرت بروید، به شما احتیاج داریم... قوام فوراً وارد عمل شد. با لباس معمولی و منتهای بی‌اعتنائی نزد شاه رفت. اسناد سفارت امریکا نشان می‌دهد که شاه در دادن فرمان تأمل داشت... پیام معاون وزارت خارجه‌ی امریکا و تلگراف رمز علاء مبنی بر تبریک به قوام السلطنه شاه را مجبور به قبول تصمیم مجلس کرد... قوام السلطنه روز ۱۹ بهمن عازم مسکو شد... قبل از حرکت از تهران به والاس مری، سفیر امریکا، گفت که او تمام تخم‌مرغ‌های خود را در یک سبد نگذارده است. امید اولش این است که در مسکو موفق بشود. اگر در مسکو موفقیت پیدا نکرد، تقی‌زاده و حسین علاء دستور دارند که از طریق سازمان ملل موضوع ایران را تعقیب کنند... قوام السلطنه در مسکو چندین بار با مولوتف و شخص استالین ملاقات کرد... مولوتف صریحاً گفت که اصلاح رابطه‌ی ایران و شوروی و حل مشکل آذربایجان بسته به امتیاز نفت شمال است... و فعلاً تخلیه‌ی ارتش سرخ از ایران میسر نیست... قوام السلطنه ضمن مخابره‌ی تلگرافی به سهام‌السلطان بیات، عدم موفقیت خود را شرح داده و از او خواسته بود که موضوع را با دکتر مصدق در میان بگذارد... تلگراف‌های قوام السلطنه در محافل مختلف اثر متفاوت داشت. شاه همین که از خبر عدم موفقیت قوام السلطنه مستحضر شد، فوراً عده‌ی را از مجلس احضار کرد. در آن جلسه که نگارنده حضور داشت، لحن صحبت شاه مبنی بر این بود: حالا که قوام موفقیت پیدا نکرده، برای آن که روس‌ها از موقعیت استفاده نکنند و او را وادار به دادن امتیاز نفت نکنند، بهتر است که مجلس عکس‌العمل خود را با تشکیل یک دولت قوی نشان دهد. کلیه‌ی نمایندگان حتا دکتر طاهری و کاظمی با این اظهارنظر مخالف کردند... مظفر فیروز به جنب‌وجوش افتاد و به سراغ من آمد و گفت: گزارش دربار و مذاکرات شما و نظر شما را شنیدم. این جوان کشور را بر باد خواهد داد. چه باید کرد؟ من به او اندرز دادم که بهتر است او هیچ اقدامی نکند و تماس با وکلا را به سرلشکر فیروز و بیات واگذار کند و تنها دکتر مصدق می‌تواند جلوی شاه را بگیرد و من یقین دارم او بدون تحریک یا تحریض ورزا وظیفه‌ی خود را انجام خواهد داد. من هیچ‌گاه در آن روز فکر نمی‌کردم که ممکن است در دنیا مردی آن قدر احمق و سفیه باشد که برای خاطر دشمنی با قوام بخواهد چنین لطمه‌ی خانمان سوز به کشورش بزند... والاس

فرصت تاریخی را از دست دادند. سران نهضت آذربایجان دچار دو اشتباه بزرگ شدند: یکی، اتکای به روس‌ها و دیگری، بلندکردن نغمه‌ی خودمختاری آذربایجان و احیای زبان ترکی به جای زبان فارسی.

قبل از تشکیل دولت آذربایجان، کایلر یانگ، وابسته‌ی مطبوعاتی سفارت امریکا به تبریز رفت و دو مرتبه مفصلاً با پیشه‌وری صحبت کرد... در مراجعت به تهران، من با کایلر یانگ ملاقات و از اوضاع آذربایجان استفسار کردم.

مری، سفیر امریکا در تهران، علناً به حمایت قوام برخاست... و به وسیله‌ی صالح به عده‌یی از نمایندگان پیغام داد که حمایت از قوام در این موقع باید وظیفه‌ی هر فرد میهن‌پرست باشد و فقط مقاومت ایرانیان می‌تواند ایران را نجات دهد.

قوام نتوانست استالین را وادار به تخلیه‌ی ایران کند و از این رو محرمانه به امریکایی‌ها گفت بدون کمک شما ایران لهستان دیگری خواهد شد. به علاوه به علاء تلگراف رمز کرد که به هر وسیله‌یی هست دست امریکایی‌ها را در سازمان ملل و در خارج توی حنا بگذار و کمک صریح، جدی و علنی آن‌ها را به دست آور. در آن روزها کم‌تر کسی از این جریان خبردار بود... دستورهای صریح به علاء داد که مادامی که یک سرباز روس در ایران هست، از مبارزه در شورای امنیت دست بردارد... به دکتر غنی که در امریکا بود و از جهتی هم به شاه و هم به امریکایی‌ها نزدیک بود، دستور داد که با علاء تشریک مساعی کند. ولی متأسفانه دکتر غنی تصادف اتومبیل داشت و در بیمارستان بستری شد.

روزی که قوام به مجلس آمد، موقع خداحافظی در کریدور به من گفت: بدون ملاقات من از تهران نروید. من در پاسخش گفتم: سه روز دیگر عازم قاهره هستم. فوراً اظهار داشت فردا در وزارت خارجه مستقیماً به دفتر من بیایید... روز بعد مستقیماً به دفتر نخست‌وزیر رفتم... وی فوراً مرا پذیرفت و اظهار داشت شما باید مقصد خود را عوض کنید. فوراً به امریکا رفته و در آن جا با علاء همکاری کنید و این نامه را شخصاً به علاء بدهید. کار شما بیش از چند ماه طول نخواهد کشید و پس از اتمام کار در شورای امنیت به تهران مراجعت کنید. مأموریت دیگری برای شمار در نظر دارم... روز شنبه هنگام

عصر به واشنگتن رسیدم. با تلفن علاء را در منزلش مستنصر ساختم. فوراً اتومبیل فرستاد و از من خواست در منزلش او را ملاقات کنم. پس از ورود نامه‌ی قوام را به او دادم. آن را خواند و سپس بدون تأمل به من داد که بخوانم. قوام در این نامه صریحاً به علاء نوشته بود که در تهران و مسکو کاری انجام نداده است و تمام امید بسته به اقدام شورای امنیت در نیویورک است. به اضافه مادامی که سربازان روس در ایران هستند، دولت تحت فشار و تهدید آن‌هاست و چاره‌یی جز مدارا ندارد. سفیر تازه‌ی روس فشار به دولت آورده که شکایت خود را از شورای امنیت پس بگیرد و چون روال دولت در این موقع با روس‌ها کج‌دار و مریز است و دست‌مان زیر ساطور آن‌هاست، چه بسا ممکن است که دستوری در این زمینه صادر شود، ولی مادامی که یک سرباز روس در ایران است الزامی به اجرای دستور نیست و هر نظر صائبی که دارید جامه‌ی عمل بدان بپوشانید.

علاء از خواندن نامه شاد و خرسند شد... از شورای امنیت تقاضا کرد... شکایت ایران را مطرح و تصمیم قطعی اتخاذ نمایند. گرومیو، نماینده‌ی شوروی... اعتراض نمود و تقاضا کرد که جلسه‌ی رسیدگی به شکایت ایران به پانزدهم ماه آوریل موکول گردد... نمایندگان امریکا و انگلیس تقاضای گرومیو را مردود دانسته و علاء هم با تغییر جلسه مخالفت کرد. در ضمن سفیر جدید شوروی در تهران، سادچیکوف، با قوام ملاقات می‌کند و پس از آن طی اعلامیه‌یی که از رادیو مسکو منتشر گردید، اطلاع داده شد که تخلیه‌ی نیروی شوروی از نواحی مشهد و شاهرود که از دوم مارس شروع شده بود تا کنون پایان یافته... و تخلیه‌ی بقیه‌ی نیروها از ۲۴ مارس شروع شده و فرماندهی نیروهای شوروی در ایران معتقد است که در صورتی که وقایع غیرمنتظره‌یی رخ ندهد، کار تخلیه تا پنج شش هفته‌ی دیگر به پایان خواهد رسید... روز ۱۵ آوریل، روس‌ها به قوام فشار آوردند که اگر عرض حال ایران را از سازمان ملل مسترد ندارد، تخلیه‌ی قشون به تعویق خواهد افتاد. قوام السلطنه تلگرافی به مضمون زیر برای علاء فرستاد:

«با توجه به این حقیقت که سفیر شوروی روز چهاردهم آوریل مجدداً و مرتباً تکرار کرده است که تخلیه‌ی ایران... از قشون سرخ در تاریخ ششم ماه مه ۱۹۴۶ تکمیل خواهد شد، لازم است فوراً به شورای امنیت اطلاع دهید که دولت ایران به قول و به تعهد دولت شوروی اعتماد کامل دارد و بدین جهت شکایت خود را از شورای امنیت پس می‌گیرد...»

علاء موضوع تلگراف را با محمد نمازی، عباس آرام و من در میان گذاشت و به اتفاق آرا موافقت شد که مدلول نامه‌ی خصوصی قوام را به موقع اجرا گذاشته و رسماً در شورای امنیت اظهار دارد که دولت ایران تحت فشار این دستور را صادر کرده و پیشنهاد کند که تا روشن شدن قضیه، عرض حال ایران در دستور شورای امنیت باقی بماند. روز سوم آوریل جلسه شورا، در دانشکده هنر تشکیل شد. علاء، آرام و من در جلسه شرکت کردیم. گرومیو از شرکت در جلسه خودداری کرد... شورا با اکثریت تصمیم گرفت که شکایت ایران را تا پایان غائله‌ی آذربایجان در دستور خود نگاه دارد.

عمل علاء در سازمان ملل روس‌ها را عصبانی کرد و جراید آن‌ها در تهران، مسکو و آذربایجان علاء و هیأت نمایندگان ایران را نوکر انگلیس و امریکا و دشمن دوستی شوروی خواندند. مجله‌ی هفتگی نیوتایم در مسکو مقاله‌یی مملو از تهمت و ناسزا به علاء و نگارنده انتشار داد و با آن که دکتر غنی مریض و در بیمارستان بود از گزند افترا و بهتان شوروی‌ها مصون نماند. قوام که تحت فشار زیاد روس‌ها و عاملین آن‌ها در تهران واقع شده بود... از دو راه خواست زبان روس‌ها و پادوهایشان را در تهران ببندد، ابتدا تلگراف زیر را به خط خود به عنوان علاء حاضر کرده و به وسیله‌ی مظفر فیروز روس‌ها را از مدلول آن آگاه ساخت و سپس از پیشه‌وری رسماً دعوت کرد که برای مذاکره در اطراف حل مشکل آذربایجان به تهران بیاید. در تلگراف وی به علاء آمده بود: «متن نامه جناب عالی به عنوان دبیر کل سازمان ملل در دبلی نیوز منطقه‌ی تهران منتشر و در روابط ایران و شوروی تأثیر بسیار بد نموده است. جای تعجب است که با تجربه‌یی که

باید در امور سیاسی داشته باشید، چرا برخلاف دستور و نظریات وزارت متبوع خود اظهاراتی نمود، دولت و شخص اینجانب را در عسر و حرج می‌گذارید. من به جناب‌عالی تلگراف کرده بودم که چون هنوز قضیه‌ی آذربایجان خاتمه نیافته و ارتباط مستقیم با مأمورین نداریم، هیأتی برای تحقیقات می‌فرستم و پس از تحقیق، تخلیه‌ی آذربایجان را به جناب‌عالی اطلاع می‌دهم. جناب‌عالی هم لازم بود فقط در زمینه‌ی همین دستور به شورای امنیت توضیح دهید. آن‌چه را علاوه بر دستور گفته یا نوشته باشید در حکم این است که از طرف اینجانب گفته و مرا در محظور بزرگ گذاشته‌اید. زیرا اگر بگویم نماینده‌ی دولت برخلاف امر دولت اقدام نموده، قبول نمی‌کنند و اگر اظهارات جناب‌عالی را تصدیق کنم با نظریاتی که در حل مشکلات و موضوع غائله‌ی آذربایجان دارم وفق نمی‌دهد و خود را به خدعه و تزویر معرفی کرده و دودوزه بازی نموده‌ام و از هدف خود که رفع مشکلات را با صدق گفتار در نظر دارم دور افتاده‌ام. این است که لازم می‌دانم فوری نامه‌ی را که به دبیر کل سازمان ملل نوشته‌اید، پس بگیرید و فقط آن‌چه را که در تلگراف ۳۱ مه با حروف لاتین توضیح داده‌ام بیان نمایید و خارج از آن توضیح دیگری ندهید و جواب این تلگراف را برای اطمینان اینجانب فوری مخابره نمایید. توضیحات دیگر یا اگر ضرورت اقتضا کند که مطالب دیگری گفته شود، بعد به جناب‌عالی دستور خواهم داد.»

این تلگراف بی‌شماره و تاریخ را علاء مطرح کرد و پس از آن که چندمرتبه هر جمله‌ی آن حلاجی شد، جوابی تقریباً به مضمون زیر داده شد: محتویات روزنامه‌ی دیلی نیوز با حقیقت مقرون نیست. دستور جناب‌عالی تسلیم شورای امنیت شد و در جلسه‌ی

شورای امنیت هفت نفر از اعضای شورا تصمیم گرفتند که تا خاتمه‌ی غائله‌ی آذربایجان شکایت ایران را در دستور شورا نگاه دارند. بنابراین تلگراف بدون شماره‌ی وزارت خارجه روی خبر خالی از حقیقت تهیه و مخابره شده است... این جانب تلگرافی به دبیر کل سازمان ملل جز سواد تلگراف جناب‌عالی نکرده‌ام که پس بگیرم.

علاء... هیچ اطلاع نداشت که این تلگراف به خط خود قوام‌السلطنه و برای اغفال روس‌هاست... خاطرات آن زمان و یادداشت‌هایم نشان می‌دهد که آن روزها، روزهای پُرحرارت و زحمتی برای همه بود... دستورهای ضد و نقیض نشان می‌داد که روس‌ها فشار زیادی به قوام می‌آوردند، او هم مجبور بود هر روز روی اوضاع روز بیاناتی کرده، پاسخگوی دولت مظفر فیروز از کارهای علاء انتقاد کند... روس‌ها باز به حکومت ایران فشار می‌آوردند که موضوع شکایت را از شورای امنیت پس بگیرد. علاء با این تقاضا مخالف کرده و در شورا اظهار داشت: هنوز دولت نتوانسته حق حاکمیت خود را در آذربایجان برقرار سازد و... هیچ علت و دلیلی برای پس گرفتن شکایت نیست.

در تهران، دولت تحت فشار روس‌ها اعلام داشت که سربازان روس ایران را تخلیه کرده‌اند. مظفر فیروز هم اظهار داشت که از شورای امنیت تقاضا شده که شکایت را پس بگیرند و روزنامه‌های چپی و توده‌یی هم علاء را متهم و مخالف سیاست شوروی خواندند. شورای امنیت اقدامی برای خارج کردن شکایت از دستور روز به عمل نیاورد و در تهران شایع شد که قوام به علاء دستور داده از حضور در شورا خودداری کند. این شایعه صحیح نبود. قوام در این موقع هیچ دستوری به علاء نداد.

شهر تهران در یک چنین روحیه و عالم وحشت گرفتار بود و همه‌ی ما منتظر وقایع سهمگین بودیم. حالا چه‌طور شد که واقع نشد. جواب این سؤال را تا جایی که اسناد منتشر شده تاکنون نشان می‌دهد، در درجه‌ی اول در مذاکرات خود قوام باید دید که در مسکو روس‌ها را کاملاً اغفال کرده و به آن‌ها وعده داد که اگر ارتش خود را ببرند، او قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت را امضا خواهد کرد... در درجه‌ی دوم فشار جدی امریکایی‌ها بود. آن‌ها نه‌فقط در سازمان ملل و در تهران از ایران حمایت جدی کردند و علاء را به مقاومت تشویق نمودند، [بلکه] طبق اظهار ترومن به نگارنده، اولتیماتوم او به استالین وی را مجبور ساخت که دست از سر ایران بردارد. موقعی که من در دانشگاه پرینستون مشغول تألیف کتاب **دیپلماسی نفت** بودم، با سابقه‌ی آشنایی که با ترومن، رییس جمهور سابق داشتیم، نامه‌ی به او نوشتم و تقاضای وقت ملاقات کردم. فوراً با ارسال نامه، قبول کرد... این جلسه بیش از دو ساعت طول کشید... ضمن صحبت راجع به نقش امریکا در بیرون کردن روس‌ها از ایران پرسیدم. ترومن اظهاراتی کرد که آن را همان‌گونه که در **دیپلماسی نفت** منعکس کردم، نقل می‌کنم:

«در پوتسدام استالین در بیست و هشت موضوع با من قول و قرار گذارد و تمام آن‌ها را نقض کرد. رفتار او در ایران حقیقت مقصد و مقصود استالین را در دنیا روشن ساخت. دنیایی که مدت پنج سال علیه زور و تجاوز و دیکتاتوری جنگیده و حاضر نبود که به زورگویی شوروی تسلیم شود. حکومت امریکا چندین یادداشت به شوروی تسلیم کرده و از آن‌ها خواست که مدلول قرارداد سه‌جانبه را به موقع اجرا گذارد، متأسفانه کلیه‌ی این یادداشت‌ها و قطع‌نامه‌ی شورای امنیت - در تاریخ سی‌ام ژانویه‌ی ۱۹۴۶ - در روس‌ها اثری نداشت و آن‌چه البته به‌جایی نرسد فریاد است. از این رو امریکا اولتیماتوم به استالین داده و صریحاً به او خاطر نشان ساخت که اگر کشور شوروی قشون خود را از آذربایجان که به تقلید کشورهای کمونیستی خود را جمهوری آذربایجان خوانده و سایر نقاط ایران خارج نکند، ارتش امریکا این‌ها را از ایران بیرون خواهد کرد. امریکا در آن موقع قوای دریایی در خلیج‌فارس داشت و هنوز گروه زیادی از سربازان امریکا در آن نواحی بودند. استالین که از ضعف کشورش در مقابل امریکا و روحیه‌ی مصمم رییس جمهور ترومن مستحضر بود، فوراً سیاست خود را در ایران تغییر داد.» ■